

بیهق در عصر سربداران

محمود رضا اسفندیار

دبیر تاریخ و کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی

mshr13541379@gmail.com

رقیه میرزایی

دبیر

royamirzaei4@gmail.com

را به نام سبزوآر آورده است. شاید دلیل این امر آن باشد که سبزوآر در سده ۸ ق/ ۱۴ م، قصبه و مرکز ناحیه بیهق بوده، و نام بیهق نیز در کنار نام سبزوآر برای این شهر به کار می‌رفته است (حدود العالم، ۱۳۷۲: ۲۹۲؛ ابو الفداء، ۱۳۴۹: ۱۰-۵۰۹؛ ابن بطوطه، ۱۳۷۶/۴۶۴).

با این اوصاف چنین به نظر می‌رسد که انتخاب بیهق از سوی شیخ خلیفه، برای ترویج باورهای شیعی و مهیاساختن زمینه عصیان علیه ظلم و جور حکام وقت، نباید امری اتفاقی بوده باشد (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۷۸).

شیخ خلیفه که از محضر بزرگان زمان خود، همچون شیخ علاءالدوله سمنانی، بهره برده بود، مصادف با شورش باشتین در مسجد بیهق سکنا گزید (حافظ‌ابرو، همان: ۱/ ۷۸؛ میرخواند، همان: ۶۰۵/۵؛ خواند میر، ۱۳۸۰: ۳

۹/ ۳۵۸). به‌واسطه گرایش‌های شیعی مردم بیهق دیری نپایید که محبوبیت شیخ مازندرانی، حسادت برخی را تا بدان جایی برانگیخت که حتی پیگیر حکم قتلش از ابوسعید ایلیخان شدند. با امتناع ابوسعید از پذیرش این خواسته، این جماعت خود شبانه شیخ را برادر کردند و در انتظار چنین جلوه دادند که گویی شیخ خودکشی کرده است (حافظ‌ابرو، همان: ۱/ ۹-۷۸؛ میرخواند، همان: ۶۰۵/۵). در پی این اتفاق، زمینه قیام و انتقام در بیهق پررنگ‌تر از پیش شد.

لذا پیروان شیخ خلیفه به شاگرد ارشد او شیخ حسن جوری اقتدا کردند و نهضت وارد مرحله‌ای جدی‌تر شد. شیخ حسن با هجرت به نیشابور، خوشان، ابیورد و مشهد، مردم را به قیام علیه مغولان فرا خواند (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۴۶). در باب مناطقی که شیخ حسن به تبلیغ پرداخت، متن نامه‌ای که در پاسخ به امیر محمدبیک بن ارغون شاه جانی قربان نوشته است، بیشترین خبر را به دست می‌دهد که حافظ‌ابرو، مرعشی، عبدالرزاق سمرقندی و میرخواند عیناً آن را نقل کرده‌اند (حافظ‌ابرو، همان: ۹۰/۱-۸۵؛ میرخواند، همان: ۱۳/ ۵-۱۲۰۶۰۹؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۷۰-۱۶۹؛ عبدالرزاق سمرقندی، همان: ۸۴-۱۷۹).

سرانجام ارغون شاه را به دستگیری شیخ حسن متقاعد ساختند و او را در «قلعه بازر» به حبس افکندند (حافظ‌ابرو، همان: ۸۰/۱-۸۰؛ مرعشی، همان: ۹-۱۶۸). با دستگیری و حبس شیخ حسن، مریدانش در باشتین - از توابع بیهق - پس از کشتن پنج تن از ایلیچیان مغول به رهبری عبدالرزاق که سرخود بر دار دیدن، را هزار بار بهتر از به نامردی مردن می‌دانستند، توانستند بیهق را از دست ایلیچیان خارج و نهضت سربداران را علنی کنند (فصیح‌خوافی، همان: ۵۰؛ حافظ‌ابرو، همان: ۸۱؛ میرخواند، همان: ۲/ ۵-۶۰۰؛ خواند میر، همان: ۷-۳۵۶).

برخی از محققان جدید در درستی این روایت شبهه ایجاد کردند و با مبانی علل شکل‌گیری آن را محل منازعه قرار دادند که طرح این مبحث در این مجال نمی‌گنجد (اسمیت، ۱۳۶۱: ۲۱-۱۱۹؛ بطروشفسکی، ۱۳۴۱: ۵-۹۴). فارغ از تفاسیر امروزی، منابع اصلی - که اگر مرعشی را مستثنا بدانیم - بر

جنبش سربداران در سال ۷۳۳ ق در روستای «باشتین» از توابع «بیهق»، در اعتراض به عملکرد ناپسند مأموران مغول شکل گرفت (فصیح، ۱۳۳۹: ۳ / ۵۲). در باب اشتقاق لفظ «بیهق» و حدود آن - که بستر جغرافیایی جنبش سربداران بود - چند قول گفته‌اند: قول اول آن است که این «بیهقه» است - به زبان پارسی اصلی «بیهین» بود - یعنی که این ناحیه بهترین نواحی نیشابور است (بیهقی، ۱۳۶۱: ۳۳). از قرائن چنین برمی‌آید که بیهق یکی از مراکز شیعیان روزگار خود و بالقوه زمینه حمایت از یک قیام شیعی را دارا بود.

حافظ‌ابرو، در کتاب جغرافیای خود نوشته است: «ولایت بیهق در اصل - بیهه - یعنی بهتر - بوده و معرب آن بیهق است. این ناحیه از توابع نیشابور است. قصبه این بلوک نخست خسروگرد بوده، ولی اکنون سبزوآر است، و در کتب قدیمه آن را سبزوآر نویسند. مساحت بلوک بیهق تا اول حدود دامغان مساوی ۲۵ در ۲۵ فرسنگ می‌باشد. بیشتر مردم این بلوک شیعه مذهب‌اند. قصبه سبزوآر در عهد سربداران در نهایت معموری رسید و حالا (سده نهم) سبزوآر شهری است با بازارهای معمور و غله بسیار» (حافظ‌ابرو، ۱۳۷۰: ۵۰).

در «تاریخ بیهق» نیز آمده است که گروهی از سادات شیعه در این دیه به سر می‌بردند که نسبشان به امام علی (ع) می‌رسید. ولی تأکید می‌شود که از نیشابور در بیهق سکنا گزیدند (بیهقی، همان: ۵-۵۴).

حمدالله مستوفی، پس از بیان جغرافیای طبیعی و اقتصادی بیهق، تأکید کرده است که «مردم آنجا شیعه اثناعشری‌اند». یاقوت حموی نیز آورده است: «این حوزه، دانشمندان و فقیهان و ادیبان بی‌شمار بیرون داده است. با این همه بیشتر مردم آن رافضی و غالی‌اند» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۹؛ و نیز: نک: یاقوت حموی، ۱۹۵۵: ۱/ ۵۳۸).

صاحب‌گننام «حدود العالم» که متوفی سال ۳۷۲ ق است، صرفاً بیهق را شهرکی خرد در راه ری معرفی و همانند او، ابوالفداء نیز فقط اشاره کرده که بیهق از دیه‌های نیشابور است که قصبه آن سابقاً بیهق و اکنون سبزوآر است.

ابن بطوطه نیز ضمن اشاره به آغاز خروج سربداران، بیهق

نارضایتی عموم مردم از ظلم و جور حاکمان مغول و عمال ایشان به عنوان علت و انگیزه اصلی بروز قیام باشتین و در نهایت نهضت سربداران در خراسان تأکید دارند و چندان به انگیزه‌های قومیتی نپرداخته‌اند (مرعشی، همان: ۴۱).

گسترش نهضت سربداران پیرامون بیهق

در این باب منابع به صورت حدودی و مقطعی اطلاعات زیادی ارائه می‌کنند، اما در این ارائه، اشاره منظمی به روند گسترش تا اضمحلال نمی‌شود و صرفاً صحبت از دست‌به‌دست شدن شهرها در دوران حاکمان سربدار در تقابل با رقیبان ایشان شده است؛ رقیبانی همچون ملک معزالدین حسین و غیاث‌الدین پیرعلی کرت و یا بازماندگان مغولان، همچون طغاتی‌مور، حاکم مازندران و خراسان، و عقبابش امیرولی و یا امرای جانی قربان که از زمان ارغون‌شاه جانی قربان بر توس مسلط بودند. محمدبیک - که به شیخ حسن جوری نامه می‌نویسد تا مانع همکاری او با امیرمسعود شود - نیز از ایشان بود (نک: حافظ‌ابرو، ۱۳۱۷: ۶۱-۱۳۲؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۳۶۶ به بعد؛ دولت‌شاه، ۱۳۳۸: ۳۱۳).

در این باره حافظ‌ابرو تلویحاً اشاره دارد که سربداران در عهد عبدالرزاق، فقط بر بیهق تسلط یافتند و در زمان مسعود به‌طور مشخص توانستند بر نیشابور هم مسلط شوند و آن را ضمیمه قلمرو خویش کنند و به تسلط بر توس یا مشهد اشاره‌ای نمی‌کند (نک: حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۸۴/۱).

اما دولت‌شاه به تصرف جوین، اسفراین، جاجرم و بیار و خجند توسط عبدالرزاق اشاره دارد که البته در این باره دچار خطا نیز شده است؛ چراکه «بیارجمند» را به خطا «بیار» و «خجند» می‌خواند (دولت‌شاه، همان: ۳۱۳؛ نیز نک: لسترنج، ۱۳۳۷: ۳۹۱). دولت‌شاه در باب توسعه قلمرو مسعود، ضمن صحنه گذاشتن برگفته‌های حافظ‌ابرو، به تصرف «جام» پس از پیروزی بر ارغون‌شاه جانی قربان و بسط قلمرو مسعود تا دامغان، خوبشان و ترشیز اشاره می‌کند. مرعشی نیز ضمن بیان شرحی مبسوط از گسترش قلمرو سربداران به سوی مازندران در زمان مسعود، به فتح استرآباد، جرجان و قومس اشاره دارد (دولت‌شاه، همان: ۳۱۴ و ۳۱۵؛ نیز: مرعشی، همان: ۴۴-۴۱). خواندمیر هم همین مطالب را تکرار می‌کند و به گفته او، در زمان شمس‌الدین علی نیز دامغان همچنان تحت حاکمیت سربداران بود (خواندمیر، همان: ۷/۳-۳۶۶؛ نیز: میرخواند، همان: ۶۱۸).

در دوران زمامداری یحیی کرابی، با کشته شدن آخرین ایلخان خودخوانده مغول - طغاتی‌مور خان - توس از اعقاب ارغون‌شاه گرفته شد و از جام تا دامغان تحت حاکمیت او بود (دولت‌شاه، همان: ۱۷). در عهد حکومت پهلوان حسن دامغانی استرآباد به قلمرو امیرولی، از اعقاب طغاتی‌مور ضمیمه شد و توس را هم امرای جانی قربان تصاحب کردند. خواجه‌علی مؤید در دوران اقتدار خود، پیش از آنکه به حقیض ذلت افتد، ترشیز، قهستان و طپس گیلکی را

ضمیمه حاکمیت سربداران کرده بود و از دامغان تا سرخس را در اختیار داشت که این بطوطه نیز به گسترش قلمرو سربداران در شرق و تصرف سبزوار، نیشابور، سرخس، توس، مشهد و جام اشاره دارد (همان: ۲۰-۳۱۹؛ ابن بطوطه، همان: ۵/۱-۴۶۴).

علاوه بر آنچه منابع در باب جغرافیای سیاسی سربداران ارائه کرده‌اند، مطالعات سکه‌شناسی نیز اطلاعات ذی‌قیمتی را در اختیار ما قرار می‌دهند. از بررسی سکه‌های دوران سربداران می‌توان به شهرهای تحت تسلط آنان و یا حتی مدت این تسلط نیز پی برد. البته این کار با دشواری‌های خاص خود همراه است؛ همچون عدم تشخیص دقیق سکه‌های ضرب شده حاکمان سربداران با طغاتی‌مورخان تا سال ۷۴۳ ق که به نظر می‌رسد بیشتر به دلایل سیاسی بوده است. شاید بتوان این سیاست را به عنوان اصل تنش‌زدایی با حاکم مسلط آن روزگار - طغاتی‌مور - خواند که مهم‌ترین مانع بر سر راه توسعه فتوحات سربداران و لاقل تثبیت حاکمیت ایشان بر مناطق مفتوحه بود (نک: دولت‌شاه، همان: ۳۱۷؛ میرخواند، همان: ۵/۵۹۷؛ اسمیت، همان: ۱۶۶).

سکه‌های ضرب شده به سال ۷۴۳ ق در مناطق جاجرم، جرجان، دامغان و سمنان، برگفته‌های مرعشی و دولت‌شاه درباره گسترش مرزهای سربداران به سمت غرب مهر تأیید می‌زنند، اما از شهرهایی که دولت‌شاه و خصوصاً ابن بطوطه، در مرزهای شرقی سربداران نام می‌برند، سکه‌ای یافت نشده است. این موضوع، گسترش قلمرو سربداران در شرق، خصوصاً در جام، لاقل تا قبل از سال ۷۴۳ ق را با تردید مواجه می‌کند (ابن بطوطه، همان‌جا؛ دولت‌شاه، همان: ۳۲۰؛ اسمیت، همان: ۲۰۴).

بر این اساس چنین به نظر می‌رسد که مسعود توانسته است به صورت موقت بر شهرهای توس، مشهد و ماورای سرخس مسلط شود، چراکه در این شهرها تا سال ۷۴۵ ق سکه به نام طغاتی‌مورخان ضرب می‌شد و حافظ‌ابرو هم به تصرف نشدن توس تا زمان مرگ ارغون‌شاه جانی قربان در ۷۴۶ ق اشاره می‌کند (دولت‌شاه، همان: ۳۱۵؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۸۴/۱؛ اسمیت، همان‌جا). با وجود این، سکه‌های ضرب شده، نشان از گسترش حاکمیت سربداران در زمان مسعود دارند که با تصرف شهرهای سبزوار، نیشابور، ناحیه جوین - جاجرم و اسفراین - ناحیه قومس - طبرستان، استرآباد، دامغان و سمنان محقق شد و پس از مرگ او تا دوران حاکمیت خواجه‌علی مؤید - آخرین امیر - برخی از آن مناطق، مجدداً توسط امرای طغاتی‌موری و یا جانی قربان تصرف و یا از سوی امرای هرات تهدید می‌شد (حافظ‌ابرو، همان: ۸۹/۱؛ مرعشی، همان: ۴۲؛ نیز: اسمیت، همان: ۲۰۵).

سکه‌های سربداران در سال ۷۴۸ ق حکایت از تسلط ایشان بر سبزوار، اسفراین، نیشابور و جاجرم دارد که احتمالاً سمنان هم در سال ۷۵۲ ق به آن‌ها افزوده شد (اسمیت: همان‌جا). ظاهراً سکه‌های اوایل امارت خواجه‌یحیی کرابی - ۷۵۲ ق

- به نام طغاتی‌مور ضرب می‌شد که حکایت از دوران صلح و آشتی و در واقع ضعف مجدد سرداران در این مقطع دارد. سکه‌های ضرب شده دوران خواجه شمس‌الدین علی در سبزواری و نیشابور طی سال‌های ۷۴۸ تا ۷۵۲ ق بیانگر نوعی استقلال از طغاتی‌مور است. خواجه یحیی نیز پس از کشتن طغاتی‌مور و برچیدن بساط مغولان، سکه‌هایی مستقل از آن‌ها و در شهرهایی بیشتر ضرب کرد (میرخواند، همان: ۵۹۷/۵؛ اسمیت، همان: ۲۰۶ و ۶-۲۶۵).

بر اساس منابع، ظاهراً یحیی کرابیتوس را نیز تصرف کرده است که اگر چنین بوده باشد، سکه‌های این دوران از کوتاهی آن حکایت دارند. اما در مجموع این شهر طی سال‌های ۷۵۹ تا ۷۶۹ ق تحت حاکمیت سرداران بوده که اتفاقاً سکه‌های به دست آمده از آن بی‌نظیرترین آن‌هاست (اسمیت، همان: ۲۰۶؛ دولت‌شاه، همان: ۳۲۰).

بر اساس آنچه اسمیت نوشته است، باید در مناطق شرقی قلمرو سرداران که دولت‌شاه بدان اشاره دارد، به استناد مطالعات سکه‌شناسی، به دیده تردید نگریست (نک: دولت‌شاه، همان: ۳۲۰؛ اسمیت، همان: ۲۰۷).

نکته قابل توجه آنکه منابع برخلاف سکه‌های طغاتی‌موری سال‌های ۷۶۰ تا ۷۷۰ ق، در باب وقایع سرحدات غربی سرداران سکوت کرده‌اند و خبری به دست نمی‌دهند. در حالی که سکه‌ها حکایت از تسلط امیرولی در سال‌های ۷۵۷ و ۷۶۴ ق بر استرآباد و سال

۷۶۸ ق بر سمنان دارند (اسمیت، همانجا). بر همین اساس گویا سرداران توانسته بودند استرآباد را در سال ۷۶۷ ق بازپس گیرند و سکه ضرب کنند. سکه‌های سال‌های ۷۵۷ تا ۷۸۱ ق نشان از تسلط دوباره امیرولی بر استرآباد و دامغان دارند. این امر احتمالاً به واسطه استفاده امیرولی از اختلافات درون حاکمیتی سرداران میسر شده است (نک: دولت‌شاه، همان: ۳۱۹؛ نیز نک: اسمیت، همان: ۸-۲۶۴). سال‌های پایانی حکومت سرداران را امیر تیمور لنگ به واسطه درخواست خائنانه خواجه‌علی موید رقم زد و با ورود به سبزواری رسماً سرداران تحت‌الحمايه تیمور شدند. بنابراین با توجه به منابع تاریخی و سکه‌های موجود چنین به نظر می‌رسد که نیشابور در جغرافیای سیاسی سرداران، اهمیت سابق خود را از دست داد و به شکل منطقه‌ای حائل درآمد که همواره از سوی امرای هرات و جانی‌قربان در معرض حمله قرار داشت و گاه بین این دولت‌ها و سرداران دست‌به‌دست می‌شد. سبزواری در این عصر همان اهمیت تاریخی نیشابور را داشت و در واقع پایتخت دولت سرداران محسوب می‌شد. شهرهایی که پس از سبزواری در درجه دوم اهمیت قرار داشتند، نیشابور، اسفراین، جاجرم و سمنان، و در درجه پایین‌تر شهرهای دامغان، استرآباد و توس بودند. این اهمیت را از تعداد سکه‌های ضرب شده در این شهرها می‌توان دریافت (نک: اسمیت، همان: ۲۱۲؛ نیز نک: کلاویخو، ۱۳۴۴: ۹۱-۱۷۴).

منابع

۱. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۷۶). سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمد علی موحد. آگاه. تهران.
۲. ابوالفداء (۱۳۴۹). تقویم البلدان. ترجمه عبدالمحمد آیتی. بنیاد فرهنگ ایران. تهران.
۳. اسمیت، جان ماسون (۱۳۶۱). خروج و عروج سرداران. ترجمه یعقوب آژند. علامه طباطبایی. تهران.
۴. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴). تاریخ مغول. امیرکبیر. تهران.
۵. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (۱۳۶۱). تاریخ بیهقی. به تصحیح و تعلیق احمد بهمنیار. کتابفروشی فروغی. تهران.
۶. بطروشفسکی، ایلیا یاولویچ (۱۳۴۱). نهضت سرداران در خراسان. ترجمه کریم کشاورز. شرکت سهامی افست. تهران.
۷. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۰). جغرافیای خراسان در تاریخ حافظ ابرو. به تصحیح و تعلیق غلامرضا وهرام. مؤسسه اطلاعات. تهران.
۸. زبده التواریخ. به اهتمام سیدکمال حاج سیدجوادی. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران.
۹. ذیل جامع التواریخ. به اهتمام خان بابا بیانی. انتشارات علمی. تهران.
۱۰. حدود العالم (۱۳۷۲). ترجمه میرحسین شاه. تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا وهرام. دانشگاه الزهراء. تهران.
۱۱. حموی بغدادی، یاقوت (۱۹۵۵). معجم البلدان (ج ۱). دار صادر. بیروت.
۱۲. خسرو بیگی، هوشنگ و اسفندیار، محمودرضا (۱۳۹۲). «تشکیلات اداری سرداران». دوفصلنامه پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران. شماره دوم.
۱۳. خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰). حبیب‌السیر. به اهتمام محمد دبیرسیاقی. خیام. تهران.
۱۴. دستورالوزراء. محقق و مصحح: سعید نفیسی. اقبال. تهران.
۱۵. دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۳۸). تذکره الشعراء. به اهتمام محمد عباسی. بارانی. تهران.
۱۶. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). مطلع سعدین و مجمع بحرین. محقق و مصحح عبدالحسین نوایی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تهران.
۱۷. فصیح خوافی، احمد بن محمد (۱۳۳۹). مجمل فصیحی. به تصحیح محمود فرخ. باستان. مشهد.
۱۸. کلاویخو (۱۳۴۴). سفرنامه. ترجمه مسعود رجب‌نیا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران.
۱۹. لسترنج، گی (۱۳۳۷). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران.
۲۰. لمبتن، آن (۱۳۷۲). تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران. ترجمه یعقوب آژند. نشرنی. تهران.
۲۱. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). زهت القلوب. به اهتمام گی لسترنج. دنیای کتاب. تهران.
۲۲. مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۴۵). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. محقق و مصحح: محمد حسین تسبیحی. مطبوعات شرقی. تهران.
۲۳. میرخواند، محمد بن خاوند شاه (۱۳۳۹). روضه‌الصفاء. چاپ پیروز. تهران.